

روان‌شناختی شاه و سیاست خارجی ایران دوره پهلوی در قبال قدرت‌های بزرگ

عبدالله مرادی^۱

چکیده

نهاد سلطنت به‌عنوان قدرت مطلقه حاکم بر کشور و شخص پادشاه، یکی از مهمترین متغیرهای مؤثر بر سیاست خارجی دوره پهلوی دوم بوده است. به‌ویژه اینکه نقش شاه در ساختار قدرت سیاسی به شکل مستمر افزایش یافته، تا جایی که رژیم پهلوی در دو دهه پایانی، واجد مؤلفه‌های یک نظام سلطانی بوده است. به همین جهت باید انتظار داشت که نگرش‌های فردی و ایستارهای شخصی شاه، تأثیری اساسی بر فرایند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی داشته باشد. بر همین پایه، هدف اساسی پژوهش حاضر، بررسی تأثیرات شخصیت پهلوی دوم بر روند سیاست خارجی ایران است. لذا پرسش اصلی مقاله حاضر این است که چگونه مؤلفه‌های روان‌شناختی وی، روابط خارجی ایران با قدرت‌های بزرگ در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ش. را تحت تأثیر قرار داد؟ برای پاسخگویی به این پرسش، روانشناسی شخصیت شاه مورد بررسی قرار گرفته و برای تبیین جایگاه متغیر وی در سیاست خارجی ایران، از رویکرد سلطانیسم ماکس وبر و نیز پیش‌نظریه سیاست خارجی جیمز روزنا استفاده شده است. همچنین روند ساخت شخصیت شاه و تأثیرات آن بر سیاست خارجی، از طریق مطالعه قرینه‌های گفتاری او صورت گرفته است و بر همین اساس سیاست خارجی دوره پهلوی به ادوار مختلفی تقسیم‌بندی شده است.

واژگان کلیدی:

دوره پهلوی، شاه، سیاست خارجی، قدرت‌های بزرگ، روان‌شناختی.

مقدمه

سیاست خارجی ایران در عصر پهلوی فرازوفرودهای بسیاری را تجربه نموده که در عمده این تحولات، نقش قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل بسیار حائز اهمیت بوده است. در کنار ثبات مؤلفه‌های فوق در طول سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ ش. کارگزار نظام سلطنتی به شکل مستمر دچار تحولات ادراکی و کارکردهای سیاسی شده است که در تعامل پویا با نظام بین‌الملل ایجاد شده است. در واقع، نقش نهاد سلطنت به‌عنوان قدرت مطلقه حاکم در کشور و شخص پادشاه، با توجه به ساختار استبدادی و فرهنگ سیاسی بسته کشور، تأثیر فراوانی بر مناسبات خارجی داشته است. بر این پایه، هدف اساسی این تحقیق بررسی تأثیرات شخصیت پهلوی دوم، بر روند سیاست خارجی ایران است؛ بنابراین، پرسش اصلی این مقاله بدین شکل طرح می‌گردد که: مؤلفه‌های روان‌شناختی شاه، چگونه روابط خارجی ایران با قدرت‌های بزرگ در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ ش. را تحت تأثیر قرار داده است؟ برای پاسخ به این پرسش سؤالات فرعی دیگری نیز طرح می‌گردد، از جمله اینکه: مؤلفه‌های شخصیتی پهلوی دوم دارای چه ویژگی‌هایی بوده است؟ شخص شاه و نهاد سلطنت در مقطع زمانی پژوهش از چه جایگاهی در ساختار سیاسی ایران برخوردار بوده است؟ متغیر فردی وی چه نگرش‌ها و رویکردهای اعلامی‌ای را در سیاست خارجی ایران طرح کرده است؟ بر مبنای روان‌شناختی شخصیت شاه و تحولات روانی او، چگونه می‌توان ادوار سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی دوم را تبیین نمود؟ بر مبنای این پرسش‌ها، بخش‌های اصلی پژوهش سامان یافته‌اند و در انتها فرضیه اصلی پژوهش به شرح زیر پی‌ریزی شده است که: روان‌شناختی شخصیت شاه مبتنی بر ویژگی‌های حمایت‌جویی و عظمت‌گرایی سبب می‌گردید که همواره دلهره از اتحاد شوروی و تعلق خاطر روانی و احساس امنیت از سوی آمریکا محور سیاست خارجی ایران باشد. متقابلاً روند تحولات سیاست خارجی و به‌ویژه ائتلاف با آمریکا، باعث تقویت کیش شخصیت شاه و صفت عظمت‌گرایانه در خلیقات او می‌گردید. این فرضیه البته با توجه به تحولات و تکامل شخصیتی شاه با قرینه‌یابی در گفتارهای او تبیین شده و بر همین اساس، دوره‌های تاریخی متمایزی در سیاست خارجی ایران عصر پهلوی دوم استخراج شده است.

مبانی نظری این پژوهش بر رهیافتی ترکیبی، شامل ابعاد خرد و کلان در تحلیل سیاست خارجی استوار است؛ بنابراین، برای تبیین جایگاه متغیر شاه در سیاست خارجی ایران، از رویکرد سلطانیسم ماکس وبر و نیز پیش‌نظریه سیاست خارجی جیمز روزنا استفاده می‌گردد. برای تبیین ساختار شخصیتی شاه نیز از نظریات کارن هورنای استفاده می‌شود. پژوهش نیز ماهیتی توصیفی-تبیینی دارد، چرا که بر مبنای مطالعات اسنادی و کتابخانه‌ای به‌ویژه با تمرکز بر شناخت شخصیت شاه، از روش توصیفی استفاده و با توجه به کاربست نظریه‌های فوق‌الذکر از روش تبیینی برای ارتباط میان متغیرها بهره‌گیری شده است.

روان‌شناختی پهلوی دوم

الف) شخصیت و روان‌شناسی سیاسی

روان‌شناسی رفتارهای عینی و فرایندهای ذهنی شامل، افکار، احساسات و انگیزه‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد (عبدالملکی، ۱۳۹۴: ۱۴). روان‌شناسان عمدتاً بر تفاوت‌های فردی افراد که بر اساس عوامل روان‌شناختی مثل هوش و نوع شخصیت تعیین می‌شود، تأکید دارند (قائمی‌فر و میرزایی، ۱۳۸۸: ۲۴). به همین جهت در حوزه روان‌شناسی سیاسی نیز شخصیت مفهومی محوری است، زیرا بر نحوه تفکر و رفتار افراد در صحنه سیاسی تأثیر می‌گذارد (عبدالملکی، ۱۳۹۴: ۶۳). بر همین اساس، روان‌شناسی سیاسی به‌ویژه در تحلیل رفتار رهبران سیاسی شکل گرفته است (بنی‌جمالی، ۱۳۸۸: ۶۰). در مورد شخصیت نیز هر چند تاکنون تعریفی که همگان بر آن اجماع کنند، ارائه نشده است؛ اما به طور کلی شخصیت را می‌توان سیستم تمایلات نسبتاً پایدار روانی و جسمی هر فرد تعریف نمود (پورافکاری، ۱۳۸۶: ۱۱۰۶). کلیتی که از ویژگی‌های جسمانی فراتر رفته و تعداد زیادی از ویژگی‌های ذهنی، اجتماعی و هیجانی را نیز در برمی‌گیرد (شولتز، ۱۳۷۴: ۱۳). جهت ارزیابی شخصیت افراد از روش‌های گوناگونی استفاده می‌شود که در این میان می‌توان از زندگینامه‌ها، پرسشنامه‌ها، خاطرات، موقعیت‌های آزمایشی، گفتارها نام برد. در تبیین نظری شخصیت در روان‌شناسی نیز رهیافت‌های متعددی وجود دارد. در رهیافت فردگرا/سرشت‌گرا مانند رویکردهای زیگموند فروید، کارن هورنای بر ویژگی‌های فردی و نظام شناختی در

شکل‌گیری رفتارهای فرد تمرکز می‌شود (قائمی‌فر و میرزایی، ۱۳۸۸). در این زمینه کارن هورنای برای رشد شخصیت در کودکی، به نقش والدین اشاره می‌کند که آنها می‌توانند نیاز کودک به سلامتی و ایمنی را ارضاء کنند و یا موجب ناکامی و بروز اضطراب اساسی شود (شولتز، ۱۳۷۴: ۳۲۲). هنگامی که این اضطراب تولیدشده ظاهر می‌شود، بالطبع فرد شیوه‌های گوناگونی برای کنار آمدن با احساس‌های اضطرابی خود به کار می‌بندد که برخی از شیوه‌ها ممکن است به صورت ویژگی‌های قوی در شخصیت فرد درآیند و به نیازها تبدیل شوند (شاملو، ۱۳۸۲: ۱۷۲-۱۷۱).

ب) ویژگی‌های شخصیتی پهلوی دوم

بر پایه چارچوب تشریح شده در باره شخصیت، پهلوی دوم دوران کودکی خود را در فضای دیکتاتوری گذراند. از منظر روان‌شناختی، کودکانی که در محیط دیکتاتوری پرورش می‌یابند، در ظاهر حالت تسلیم و اطاعت از خود نشان داده، ولی در واقع دچار هیجان و اضطراب بوده و اغلب ضعیف‌النفس هستند (طاهری، ۱۳۸۹: ۶۹). هر چند عنوانی چون ولیعهدی، غروری وصف‌ناشدنی در ضمیر او ایجاد می‌کرد، اما از طرف دیگر خشونت قزاقی رضاخان، احتیاجات اساسی روانی کودکی مانند محبت و اعتماد را تأمین نکرده و لذا او را فاقد عشق‌ورزی نمود. وضعیتی که باعث شده بود تا فرح ناتوانی شاه در ابراز محبت به فرزندان را به همین بی‌مهری پهلوی اول تأویل کند (میلانی، ۱۳۸۷). ویلیام سولیوان آخرین سفیر آمریکا در ایران نیز بر همین نکته اصرار می‌ورزد که: ضعف درونی شاه ناشی از طرز تربیت او در کودکی و اوان جوانی و اطاعت و تبعیت توأم با ترس او از پدرش بوده است.... محمدرضا فردی مطیع و متکی بار آمده و جرأت اتخاذ تصمیم با اراده و مسئولیت شخصی خود را از دست داده است (سولیوان، ۱۳۶۱: ۳۸).

انفعال شخصیت و حمایت‌جویی: زندگی و تحولات سیاسی، شخصیت پهلوی دوم را مشحون از احساس هراس و نیازمند به ایجاد تکیه‌گاه امن ساخته بود؛ ارنست پرون، اسداله علم، اشرف پهلوی، تصور نظرکردگی الهی و همچنین اطمینان به حمایت آمریکا، سرچشمه‌های تأمین امنیت روانی شاه بودند (زونیس، ۱۳۷۰: ۲۴۰). حتی آن‌چنان که احسان نراقی روایت می‌کند، اصرار شاه برای رفتن به آمریکا پس از سقوط نیز ریشه در

همین احساس امنیت روانی داشت؛ این احساس وابستگی شدید تا زمان مرگش نیز وجود داشت (نراقی، ۱۳۷۲: ۱۵۷).

نمایش قدرت و ضعف درونی: نمایش قدرت و تلاش برای تحمیل به دیگران همواره بخشی از زندگی روانی شاه جهت مبارزه با احساس ضعف درونی‌اش به شمار می‌رفت. یونیفورم‌ها، نشان‌های نظامی، برگزاری مراسم باشکوه متعدد و اظهارات اقتدارطلبانه او در همه جنبه‌های زندگی، جملگی اجزایی برای ارائه چنین تصویری بود (طاهری، ۱۳۸۹: ۸۱). ثریا اسفندیاری همسر دوم شاه، علاقه شاه به پرواز با هواپیما و رانندگی با اتومبیل‌های اسپورت را نشان از این می‌دانست که شاه خود را شجاع‌تر و بی‌پروا تر از آنچه واقعاً بود، نشان دهد (اسفندیاری، ۱۳۷۷: ۶۳). بر همین مبنا نیاز به تحسین شدن و موردانتقاد واقع نشدن ویژگی دیگری است که از حس ضعف و نیاز قدرت‌طلبی وی سرچشمه می‌گرفت. اسداله علم تأکید می‌کند: همان‌گونه که خدا یکی است، شاه هم یکی است و هر قدر زبردستانش بیشتر تحقیر شوند، او بیشتر خوشش می‌آید (علم، ۱۳۷۱: ۵۲۶/۱).

خودشیفتگی و عظمت‌طلبی: توهم عظمت از صفات پهلوی به شمار می‌رفت که در طول سال‌های حیات سیاسی وی استمرار داشت (واعظ، ۱۳۸۸: ۲۲۷). خود شاه در مصاحبه با خبرنگار ایتالیایی اوریانا فالاچی چنین مطرح می‌کند که: به طور کلی من تنها نیستم، بلکه نیرویی مرا همراهی می‌کند که دیگران آن را نمی‌بینند. قدرت من، قدرت خدایی است. (فالاچی، ۱۳۵۶: ۱۰) بر مبنای این عظمت‌طلبی بوده که شاه در سال ۱۹۷۴م. در مصاحبه با نیویورک‌تایمز گفت: «در ایران آنچه به حساب می‌آید، یک واژه جادویی است و این واژه شاه است» (فرامرزی، ۱۹۷۴: ۱). این افزایش خودمحوری و خودشیفتگی را می‌توان به نارسایی‌سیسم تعبیر کرد (غنی، ۱۳۶۱: ۱۱۴).

تملق جویی: ساختار سیاسی پادشاهی، دیگران را در برابر شاه به تملق‌گویی وادار می‌کرد. امیرعباس هویدا می‌گفت: «اگر ایشان بفرمایند بتمرگید، فحش اعلیحضرت برای من نوشدارو، شفا، مایه هستی و بقاست» (معتضد، ۱۳۷۸: ۸۷۴). نه تنها اطرافیان شاه، بلکه شخصیت‌های خارجی نیز از این مشخصه در جهت پیشبرد مقاصد دول متبوع خویش بهره می‌بردند؛ لذا شاه که پرونده سیاهی در زمینه حقوق بشر داشت، توسط روزولت رئیس‌جمهور آمریکا این‌گونه مورد تحسین واقع می‌شد که در همه ممالک آسیا پادشاهی به دموکرات-

منشی پادشاه ایران یافت نمی‌شود (اورنگ، ۱۳۴۷: ۴۵). دیوید راکفلر سرمایه‌دار مشهور نیز در یک مهمانی به شاه گفته بود؛ چه خوب بود، چند سالی اعلیحضرت را به آمریکایی‌ها امانت می‌دادند تا سریعاً به دولتمردان آمریکایی یاد دهد که چگونه باید حکومت کنند (موسوی نیا، ۱۳۹۲: ۱۱۱).

سوءظن و هراس دائمی: شاه در طول حیات سیاسی خود همواره دچار هراس و سوءظن نسبت به چهره‌های سیاسی داخلی و همچنین قدرت‌های خارجی بود. در داخل کشور، محبوبیت مصدق و موفقیت او در ملی کردن نفت ایران شاه را واقعاً به خشم آورده بود (هویدا، ۱۳۷۰: ۱۴۰). به گونه‌ای که خطاب به اسداله علم می‌گوید: «چنین آدم مضری، فکر نمی‌کنم ظرف هزاران سال در کشوری پیدا بشود که در عین حال مردم را این اندازه خر بکند» (علم، ۱۳۷۲: ۲۹۵/۴). شاه همچنین علی‌رغم اینکه متحد غرب بود، اما همواره از دسیسه همزمان کشورهای غربی و شرقی علیه خود دچار هراس بود، لذا به نخست‌وزیر یوگسلاوی گفته بود: «قدرت‌های بزرگ معتقدند؛ هر چه ما کشورهای کوچک داریم، قابل معامله است» (علم، ۱۳۷۱: ۱۲۵).

ج) اضطراب اساسی و دوگانگی شخصیت

با توجه به مؤلفه‌های شخصیتی پهلوی دوم می‌توان گفت دوگانگی و اضطراب مهمترین مؤلفه‌های شخصیتی وی را تشکیل می‌دادند که در تمام باورهای سیاسی، فکری و مذهبی او نمایان بود. به‌ویژه سیاست داخلی و خارجی ایران عصر پهلوی مشحون از گزاره‌های متناقضی بود که عمدتاً از شخصیت شاه به‌عنوان یگانه تصمیم‌ساز و تصمیم‌گیر در کشور نشأت می‌گرفتند. چنانچه بسیاری توسعه‌ناهمگون سیاسی-اقتصادی دوره پهلوی دوم را حاصل این تناقض فکری می‌دانند. شاه با مشاهده کشورهای دموکراتیک سعی می‌کرد خود را شاه مترقی معرفی کند، اما در مقابل به شکل غریبی یک سلطنت کاملاً خودکامه را به نمایش می‌گذاشت (کاتوزیان، ۱۳۷۳: ۲۴۲). به گونه‌ای که طبق اعلام سازمان عفو بین‌المللی در سال ۱۹۷۵م. هیچ کشوری در جهان سابقه‌ای بدتر از ایران در زمینه حقوق بشر نداشت (گازیوروسکی، ۱۳۷۳: ۲۵۵). شاه در مصاحبه‌ای خطاب به اورینا فالاجی می‌گوید: من دموکراسی را نمی‌خواهم... همه‌اش مال خودتان (فالاجی، ۱۳۵۶: ۱۶). در

عرصه اعتقادات مذهبی نیز به نظر می‌رسد که پهلوی دوم دچار نوعی اضطراب اساسی بود و دوگانگی شخصیت او بر تمام اعتقادات مذهبی‌اش نیز سایه افکنده و خود را تحت حمایت الهی و نظر ائمه اطهار (ع) می‌دانست. لذا از طرفی به علم می‌گفت: امروز روز شهادت حضرت علی (ع) است و به طوری که می‌بینی کراوات سیاه بسته‌ام نه فقط به منظور رعایت ظواهر امر، بلکه به دلیل ایمان عمیقی که به خداوند و امامانش دارم (علم، ۱۳۷۱: ۳۹۱/۱)؛ اما در تضاد با این نگرش؛ سیاست تضعیف مذهب، تغییر تقویم، گسترش سبک زندگی غربی و فساد اجتماعی از جمله مسائلی بود که نه تنها به‌عنوان ضدیت شاه با دین تفسیر می‌شد، بلکه از جمله دلایل اساسی انقلاب اسلامی نیز به شمار می‌رفت (نراقی، ۱۳۷۲: ۲۱). بنابراین مجموعه‌ای از ویژگی‌هایی چون هراس، حمایت‌جویی، تملق‌طلبی و نمایش قدرت شخصیتی در شاه ایجاد نموده بود که علی‌رغم شکوه ظاهری دارای ابعاد بسیار متزلزل درونی بود. می‌توان او را در مفهوم دقیق کلمه، شخصیتی اقتدارگرا دانست که با ضعیفان و زبردستان زورگو و پرتفرعن بود و در مقابل کسانی که قدرتمندشان می‌دانست، ضعف و زبونی نشان می‌داد. وزارت امور خارجه آمریکا نیز در گزارشی او را شخصیت پیچیده و پر از تضاد می‌دانست و در او ترکیبی غیرقابل‌پیش‌بینی از نرم‌دستی و سنگ‌دلی را ذکر می‌کند (میلانی، ۱۳۸۰: ۳۵۶).

سلطانیسم و تصمیم‌گیری سیاست خارجی در رژیم پهلوی

الف) ساختاری سیاسی مبتنی بر سلطانیسم وبری

نظریات ماکس وبر به‌عنوان یکی از اندیشمندان جامعه‌شناسی سیاسی در موارد متعددی می‌تواند جهت تبیین ویژگی‌های سیاسی رژیم پهلوی مورد استفاده قرار گیرد. وبر در بررسی مشروعیت سیاسی، اقتدار را به سه گونه عقلانی- قانونمند، فرهمند و سنتی تقسیم می‌کند. از منظر او، اقتدار عقلانی بر حاکمیت قانون و بوروکراسی و اقتدار فرهمند بر مختصات برجسته فردی رهبر و پیروی مشتاقانه پیروان از او مبتنی است (لسناف، ۱۳۸۰: ۳۳). وجه تمایز اصلی اقتدار سنتی از اقتدار عقلانی نیز در فقدان بوروکراسی واقعی و قرار داشتن بر

سنت و موروثیت است. در همین راستا او مفهوم نظام سلطانی^۱ را به عنوان یکی از اشکال اقتدار سنتی و برای اشاره به حالت افراطی پاتریمونیالیسم (نظام موروثی) وارد ادبیات جامعه‌شناسی سیاسی نمود (شمسینی غیاثوند، ۱۳۸۳). در سلطانیسم، قدرت به شکل کاملاً شخصی و طبق اراده حکمران و فارغ از محدودیت‌های ناشی از عرف، قانون، دیوان‌سالاری و نهادهای مدنی اعمال می‌شود (شه‌بازی، ۱۳۸۲: ۸۱). به عبارت دیگر در نظام سلطانی، سلطه در اصل بر اساس تشخیص و به دلخواه و مبتنی بر رأی و اختیار حاکم است که آن را از دیگر شکل‌های نظام اقتدارگرا جدا می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۱۲) و این نظام سلطانی به واسطه آنکه قدرت سیاسی در آنها کاملاً در دست یک دیکتاتور متمرکز است، اجازه استقرار هیچ گروه باثبات سیاسی را در جامعه نمی‌دهد (حجاریان، ۱۳۷۴: ۴۸). حاکمیت سلطانی به دلیل اینکه سنت سلطنت را احیاء می‌کند، مشروعیتش را از آنجا می‌گیرد، اما از شیوه‌های مدرن نیز استفاده می‌کند (منوچهری، ۱۳۷۶: ۱۴). به عبارت دیگر می‌توان آن را بازتولید حاکمیت گذشته در لفافه ابزارهای مدرن نامید.

ویژگی‌های نظام سلطانی در خاندان پهلوی، با دوره پهلوی اول در خلال سال‌های ۱۳۱۲ تا ۱۳۲۰ش. و پهلوی دوم از سال ۱۳۴۲ش. تا انقلاب اسلامی انطباق دارد. طی این ادوار قدرت سیاسی کاملاً در دست شاه متمرکز بوده است. با توجه به توضیحات فوق می‌توان مجموعه‌ای از ویژگی‌های نظام‌های سلطنتی سلطانیسم پهلوی اول و پهلوی دوم را در مصادیق زیر مورد بررسی قرار داد (شمسینی غیاثوند، ۱۳۸۳)

- پایگاه اجتماعی محدود نظام سلطانی
- خودکامگی (ریاکاری قانونی با حفظ ظواهر دموکراتیک نظیر مجلس)
- اتکاء به قدرت خارجی
- اتکاء به ایدئولوژی ناسیونالیسم به همراه کیش شخصیت
- تیره‌شدن و آمیختگی مرز میان نظام و ملت
- ایجاد شبکه حامی‌پروری
- توسعه اقتصادی نامتوازن با سطح بالای فساد

^۱. Neo Potrimonialism

از منظر ساختاری جهش اقتدارگرایی پهلوی دوم به نظام سلطانی در سال‌های پس از ۱۳۴۲ش. نتیجه رها کردن اتحاد پیشین شاه با بزرگ مالکان (اصلاحات ارضی) و استقلال فزاینده او از اقتصاد داخلی به علت افزایش درآمدهای نفتی بود. (لینز و شهابی، ۱۳۸۰: ۴۴). همچنین بی‌ثباتی‌های داخلی و کمک‌های خارجی به نظام پهلوی، پیدایش نظام سلطانی را در ایران تقویت کرد. شاپور بختیار در مصاحبه با تاریخ شفاهی هاروارد، توتالیتریسم شاه‌محور را این‌گونه توضیح می‌دهد: «شاه حتی یک حزب که طرفدار سلطنت مشروطه باشد را هم قبول نمی‌کرد... ما تحت فشار یک رژیم به تمام‌معنا دیکتاتوری فاشیستی بودیم. توتالیتر به تمام معنی، توتالیتر منهای ایدئولوژی» (بختیار، ۱۳۶۳: ۱۵). این ساختار متمرکز و شخصی بوده و بر ارتش و نیروهای اطلاعاتی، دیوانسالاری و درآمد نفت متکی بود و با دو شیوه نظارت و سرکوب سعی کرد حاکمیت خود را بر جامعه محقق کند (الهی زاده و حیاری، ۱۳۹۳: ۲۵). آن‌چنان‌که گزارش آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) به‌عنوان *نخبگان و تقسیم قدرت در ایران* در فوریه ۱۹۷۶ می‌نویسد: «اگر وزیری رأی عدم اعتماد گرفت بدان جهت خواهد بود که شاه آن را خواسته است... مجلس آلت دست شاه بوده است و مقاصد شاه را برآورده می‌کند» (اسناد لانه جاسوسی، ۱۳۸۶، ۲۴۴/۷). ساواک نیز به‌عنوان یکی از ابعاد سه‌گانه (دربار، ساواک، ارتش) قدرت رژیم پهلوی بود.

ب) الگوی نظری روزنا و تصمیم‌گیری فردی در سیاست خارجی

ساخت درونی نظام سلطانی مبتنی بر برتری فرهنگ‌گونه شاه و اطاعت‌پذیری زیردستان و نهادهای اداری بود. ضمن اینکه از منظر ساختار سیاسی نیز طبق قانون اساسی، شاه شخص اول مملکت و عالی‌ترین مقام قوه مجریه به حساب آمده که بر طبق اصل ۲۷ قانون اساسی مشروطیت مستقلاً حق انشای قانون را داشت. بر این اساس می‌توان جهت تبیین سیاست خارجی در این نظام سلطانی، از پیش نظریه سیاست خارجی روزنا نیز به شکل تطبیقی استفاده نمود.

جیمز روزنا^۱ برای ارائه چارچوبی در سطوح مختلف تحلیلی جهت فهم سیاست خارجی تلاش کرده و در این راستا متغیرهای مؤثر بر سیاست خارجی را معرفی می‌کند؛ متغیرهای فردی (تصورات و ویژگی‌های تصمیم‌گیران)، متغیرهای نقش‌گرایانه، متغیرهای دیوان‌سالارانه،

^۱. James N. Rosenau

متغیرهای ملی (قدرت و منابع کشور) و متغیرهای نظام بین‌الملل (Rosenau, 1971: 95). متغیرهای فردی ناظر بر ویژگی‌های شخصیتی تصمیم‌گیرندگان است. متغیر دوم که به منابع نقشی اشاره دارد، کاملاً در جهت معکوس با شخصیت تصمیم‌گیرنده تعریف می‌شود. در واقع دایره صلاحیت‌ها و اختیارات آن مقام را نقش می‌نامند. متغیر حکومت نیز اشاره به ماهیت و ساختار بوروکراتیک حکومت و تأثیری که بر سیاست خارجی می‌گذارد، دارد. متغیر جامعه بر این مبنا آمده است که؛ سیاست خارجی را نمی‌توان فارغ از ویژگی‌های اجتماعی، ژئوپلیتیک و پیشینه تاریخی کشور بررسی کرد. دست آخر متغیر بین‌المللی به معنای این است که بخشی از عوامل تعیین‌کننده در سیاست خارجی معطوف به وضعیت ساختاری نظام بین‌الملل است. همچنان که به‌عنوان مثال نظام دوقطبی پساجنگ سرد، نقش مؤثری بر ساخت سیاست خارجی ایران پهلوی داشته است. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۲۱) برای وزن‌دهی و سنجش نقش هر کدام از این مؤلفه‌های پنج‌گانه در شکل‌گیری سیاست خارجی کشورهای گوناگون، روزنا ویژگی‌هایی را برای شناخت کشور مورد مطالعه مطرح می‌کند. نظیر قدرت بازیگر، وضعیت اقتصادی، ماهیت باز و بسته ساختار اجتماعی و رخنه‌پذیری ساختار فرهنگی. در چارچوب این رهیافت نظری، ایران عصر پهلوی در زمره کشورهای بزرگ، توسعه‌نیافته و بسته قرار می‌گیرد و لذا در ایران لزوماً متغیر فردی بیشترین و البته جامعه کمترین تأثیر را بر سیاست خارجی کشور داراست (عطایی و منصوری مقدم، ۱۳۸۷).

با کاربست الگوی نظری روزنا، همان‌گونه که در نتیجه بحث‌های جامعه‌شناختی مبتنی بر سلطانیسم نیز آشکار گردید، برای تبیین سیاست خارجی در کشورهایی مانند ایران عصر پهلوی عمدتاً بایستی در سطح فردی و بر متغیر غیرمادی یا ذهنی که در واقع همان باورها، هنجارها و دیدگاه‌های نخبگان تصمیم‌گیرنده آن کشورهاست، تمرکز نمود (Joseph, 2008: 36). چه اینکه در نظریات سطح داخلی و خرد، فهم اقدامات خارجی یک کشور عمدتاً به‌نوبه خود به ادراک محیط فکری و روانی افراد و نخبگان تصمیم‌گیرنده در سیاست خارجی آن‌ها نیازمند است (Hunter, Gnehm & Joulwan, 2008: 41). نتیجه آنکه؛ سیاست خارجی ایران عصر پهلوی دوم، نه محصول فرآیند کار و وظیفه سازمان و چانه‌زنی افرادی مسئول، نه نتیجه خواست مردم و جامعه مدنی، بلکه عمدتاً متکی بر علائق، شخصیت، ادراکات و هنجارهای ذهنی شاه شکل گرفته است. اسداله علم در خاطرات خود مکرراً در باره تصمیم‌گیری‌های فردی شاه در

حوزه سیاست خارجی بدون آنکه حتی وزیر خارجه کمترین اطلاعی داشته باشد، سخن می‌گوید: «به شاه توصیه کردم کمیسیون‌ی به منظور مطالعه خروج انگلستان از خلیج فارس تشکیل بدهد، ولی او نصیحت مرا نشنیده گرفت. شاه از هر چه نام مطالعه دارد، متنفر است... شاه پاسخ داد: خودم برای این کار کافی هستم» (علم، ۱۳۷۱: ۱۱۴/۱).

ادوار سیاست خارجی ایران عصر پهلوی دوم بر پایه تحول شخصیتی - ادارکی شاه
با توجه به سرفصل‌های پیش‌گفته، سیاست خارجی ایران در عصر پهلوی دوم را بر اساس روند ساخت شخصیت شاه و مطالعه قرینه‌های رفتاری - گفتاری او می‌توان به شکل نسبی و بدون خط‌کشی‌های دقیق تاریخی تقسیم‌بندی نمود.

الف) سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰ ش. سلطنت نوپا

گزارش ویس جی. دریفوس وزیرمختار آمریکا در تهران به واشنگتن، نشان‌دهنده نگرش انگلیسی‌ها به پهلوی دوم در هنگام انتخاب او به پادشاهی است. با توجه به اینکه انگلیسی‌ها عموماً ولیعهد را فردی ضعیف و بی‌کفایت می‌دانند، بریتانیا فقط به دنبال پر کردن خلأ و داشتن دست‌نشانده‌ای است (مجدد، ۱۳۸۹: ۴۷۷). این مقطع که از آغاز سلطنت شاه تا نخست‌وزیری مصدق تداوم دارد، دورانی است که سلطنت نوپای وی درگیر مخالفان داخلی و بحران‌های خارجی است؛ لذا شاه برخلاف نگرش غالب نخبگان سیاسی کشور در باره نیروی سوم، با نزدیک شدن بیشتر به انگلستان و دادن امتیازات به این کشور تلاش می‌کرد بر رقبای سیاسی خود غلبه کند (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۹۲). او در نهایت توانست در قبال حمایت از شرکت نفت انگلیس و بانک شاهی ایران، مساعدت‌هایی از سوی انگلستان برای احیای دیکتاتوری پهلوی از طریق افزایش اختیارات شاه در انحلال مجلس شورای ملی، تشکیل مجلس سنا، بازگرداندن مجدد املاک غصبی پهلوی اول به خانواده سلطنت و اعطای لقب کبیر به رضاشاه به دست آورد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۹: ۷۰۵). همچنین ترور نافرجام شاه در بهمن ۱۳۲۸ ش. فضای روانی لازم برای این تغییرات را فراهم نمود که البته تأثیر فزاینده‌ای نیز بر روحیات وی نهاد: «شکست معجزه‌آسای این سوءقصد مرا در ایمان به اینکه از تفضلات و عنایات خاص خداوند برخوردار هستم استوارتر کرد» (پهلوی، ۱۳۷۱: ۳۴).

ب) سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ش. نهضت ملی

طرح موضوع قانون ملی شدن صنعت نفت منجر به این شد که شاه علی‌رغم میل باطنی خود، مصدق را در سال ۱۳۳۰ش. به نخست‌وزیری منصوب نماید. شاه همواره مصدق را مهره انگلستان می‌دانست، اما در مورد خودش اظهار می‌کرد: «فقط یک نفر بود که انگلیس هرگز نمی‌توانست به دام بیندازد، یعنی خود من. چون در برابر هرگونه اعمال نفوذی مقاومت می‌کردم» (عظیمی‌نژادان، ۱۳۸۸: ۱۰۰)؛ اما با تداوم نهضت ملی و بی‌ثباتی جایگاه سلطنت، شاه چاره‌ای جز توسل مجدد به انگلستان پیش روی خود نمی‌دید؛ لذا طی پیامی به سفیر این کشور ابراز کرد: «به این نتیجه رسیده‌ام که لازم است خود را از شر مصدق نجات دهم. آنچه ذهن مرا مشوش داشته این است که برای برکناری وی از چه راهی بهتر است عمل کنیم؟» (موحد، ۱۳۷۸: ۲۳۷). بنا به سندی محرمانه، در ماه مه ۱۹۵۳ شاه توسط لوی هندرسون سفیر آمریکا رسماً نظر وزارت امور خارجه انگلیس را در مورد بقای سلطنت خود در ایران جویا شد. متعاقب آن، جلسات هماهنگی آمریکا و انگلستان با دربار آغاز شد (خلیل‌اله مقدم، ۱۳۷۷: ۶۹۳)؛ با این حال، مشکل اصلی این بود که شاه از خود شخصیت متزلزلی نشان می‌داد. در یکی از گزارش‌های مشترک سفارت انگلیس و آمریکا، شاه دارای حسن نیت نسبت به بریتانیا و آمریکا، آگاه از خطر کمونیسم، ولی مردد و ضعیف توصیف شده که نشان داده است در اثر تهدید مصدق به آسانی از میدان به در خواهد رفت (شوکران، ۱۳۷۴: ۶۹). در نهایت، طرح مشترک کودتا با نام عملیات آژاکس تصویب (فوران، ۱۳۸۳: ۴۴۰) و در این راستا شاه در ۲۵ مرداد ۱۳۲۸ حکم عزل مصدق را صادر کرد؛ اما گام اول کودتا به شکست انجامید و شاه سراسیمه و از ترس ریختن نیروهای مصدق در کاخ کلاردشت، شبانه به سوی عراق و سپس ایتالیا گریخت (اسفندیاری، ۱۳۷۷: ۱۶۹). واقعیت آن بود که شخصیت منفعل شاه به او این اجازه را نمی‌داد تا در هیبت یک مبارز برای بقای خود نبرد کند؛ اما با کودتای ۲۸ مرداد تحت نظارت کرمیت روزولت عامل سازمان سیا، شاه مجدداً به قدرت بازگشت و از این پس، آمریکا به‌عنوان سرچشمه اصلی تأمین روانی و تخفیف اضطراب اساسی او به حساب آمد. به‌ویژه اینکه آمریکا در خاطره شاه، از خباثت انگلستان به دور بود. شاه پس از کودتا سرخوش از حمایت آمریکا و تلقی خودساخته خود از حمایت الهی تأکید داشت: «بعد از ۲۸ مرداد من دیگر صرفاً پادشاه موروثی نبودم، بلکه برگزیده مردم شدم» (میلانی، ۲۰۱۱: ۲۱۶).

ج) سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۰ ش. مأموریت برای وطنم

پس از ۲۸ مرداد، سیاست خارجی ایران ناسیونالیسم مثبت نامیده شد که البته چیزی جز چرخشی کامل از موازنه منفی به سوی وابستگی نبود (میلانی، ۱۳۹۳: ۷۷). قدرت تصمیم‌گیری نیز در عرصه سیاست داخلی و خارجی در دست شخص شاه قبضه شد که به مفهوم بازگشت به الگوی سنتی تصمیم‌گیری در ایران بود (Ramazani, 1975: 253). قرارداد بین ایران و کنسرسیوم بین‌المللی نفت در ۲۸ شهریور ۱۳۳۳ توسط دکتر علی امینی و هوارد پیچ آمریکایی، رئیس گروه نمایندگی کمپانی‌های نفتی در تهران امضاء شد و کارتل‌های بین‌المللی نفت را قادر ساخت تا طی بیست سال، بیش از ۲۴ میلیارد بشکه از نفت ایران را به بهای ناچیز صادر کنند (فردوست، ۱۳۶۹: ۲۷۸). دولت انگلیس همچنین برای حفظ منافع سیاسی و اقتصادی خود و جلوگیری از تکرار حوادثی همچون جریان ملی شدن صنعت نفت، با همکاری آمریکا انعقاد پیمان نظامی بغداد را میان کشورهای ایران، ترکیه، عراق و پاکستان مطرح کرد. سفر متقابل شاه و ملکه انگلستان در سال ۱۳۳۸ ش. به انعقاد عهدنامه بازرگانی، اقامت و دریانوردی، قرارداد فرهنگی، موافقتنامه حمل‌ونقل هوایی و نهایتاً افزایش حجم مبادلات ایران و انگلیس انجامید که به تداوم سلطه بریتانیا در ایران کمک می‌کرد (محمدی، ۱۳۸۹: ۱۱۱). آمریکا نیز به مرور به افزایش نفوذ خود در ایران شدت بخشید. گفتمان قدرت ارائه شده از سوی حکومت پهلوی در دهه ۱۳۳۰ ش. گفتمانی شبیه غرب بود که در این گفتمان؛ ابرقدرت غرب یعنی آمریکا در یگانگی با خویشتن ایرانی معرفی می‌شد و لذا امنیت ایران نیز در گرو ائتلاف با آن بود (ادیب زاده، ۱۳۸۷: ۲۶). شاه در کتاب *مأموریت برای وطنم* در سال ۱۳۳۹ ش. ادبیاتی هم‌ذات‌پندارانه از آمریکا ارائه می‌دهد: «یکی از وجوه شباهت میان ایران و آمریکا این است که قرن‌هاست ایران از اختلاف طبقاتی و نژادی چنانچه در برخی کشورها رایج است، آزاد بوده... لذا امید نامعقولی نیست که به ایجاد یک ترکیب و امتزاج جدیدی از تمدن شرق و غرب توفیق یابیم.» (پهلوی، ۱۳۵۰: ۳۲).

د) سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۰ ش. انقلاب سفید

سال‌های دهه ۱۳۴۰ ش. آغاز اقتدار شاه بود، لذا به مرور با پای نهادن حکومت پهلوی دوم به مرحله اقتدارگرایی و به‌ویژه در مرحله سلطانی، اروپاگرایی رسمی و سنتی ایران جای

خود را به آمریکاگرایی محض داد (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۱۸). کتاب *انقلاب سفید* نیز در سال ۱۳۴۵ش. در تداوم *مأموریت برای وطنم*، چهره جدید شاه و سیاست‌های او را به نمایش می‌گذاشت. شاه در این دهه اقدامات بیشتری برای کسب اعتماد بیشتر مقامات آمریکا انجام داد، از جمله حمایت و پشتیبانی از سیاست ایالات متحده آمریکا در باره اسرائیل و جنگ ویتنام (دیگار و دیگران، ۱۳۷۸: ۱۸۳). شاه همچنین با اظهار گله‌مندی نزد کرمیت روزولت (مجری کودتای ۲۸ مرداد) از اینکه مانند بچه‌های مدرسه با او رفتار می‌شود، تلاش‌هایش را برای خریداری جنگنده اف ۴ و تانک ام ۴۷ شدت بخشید (نجاتی، ۱۳۷۳: ۵۳۰). عرصه سیاسی ایران نیز به مرور تحت نفوذ کامل آمریکا قرار گرفت. به‌ویژه برکشیدن حسنعلی منصور و سپس امیرعباس هویدا هر دو از حزب ایران نوین به نخست‌وزیری در سال ۱۳۴۲ش. آغاز تسلط کامل تکنوکرات‌های جوان آمریکوفیل بر ساختار اجرایی کشور بود، به‌گونه‌ای که ساواک گزارش کرد که اقدامات حزب ایران نوین مانند موافقت با تصویب لایحه کاپیتولاسیون، در راستای اهداف آمریکا در ایران است (شاهدی، ۱۳۸۷: ۶۳۰)؛ لذا تا اواسط این دهه، به نظر می‌رسید که شاه به تمام خواسته‌هایش رسیده است؛ امام خمینی (ره) به‌عنوان رهبر مذهبی تبعید شده بود، شوروی سیاست حسن همجواری با ایران در پیش گرفته بود، برنامه‌های انقلاب سفید مطابق میل شاه به‌پیش می‌رفت و مهمتر از همه اینکه ریچارد نیکسون در ژانویه ۱۹۶۹ قدرت را در آمریکا به دست گرفته و سیاست خود را بر اساس افزایش کمک‌های نظامی به متحدان قرار داده بود و در امتداد این تحولات، شخصیت شاه نیز با تغییری تدریجی روبرو بود. لذا او در سال ۱۳۴۶ش. پس از ۲۶ سال سلطنت، مراسم تاجگذاری خود را با گذاشتن تاج پادشاهی بر سر باستان خود به سبک ناپلئون برگزار کرد (عظیمی‌نژادان، ۱۳۸۸: ۲۳۱). او درک خود از پادشاه بودن را هم این‌طور بیان می‌کرد که شاه در ایران؛ فرمانده، معلم، استاد، پدر و خلاصه همه‌چیز است (هویدا، ۱۳۹۰).

ه) سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ش. به‌سوی تمدن بزرگ

از جشن‌های ۲۵۰۰ ساله تا پیروزی انقلاب اسلامی، مقطعی بود که قدرت‌طلبی شاه حدی فراتر از مرزهای ملی را طلب می‌کرد و کتاب *به‌سوی تمدن بزرگ* به‌عنوان نماد این دوره از تحول شخصیت شاه، حاصل ایده‌پردازی‌های بلندپروازانه او بود. جشن‌های ۲۵۰۰

ساله شاهنشاهی نقطه اوج این دوران بود که هم‌زمان با آغاز اسارت شاه در تاروپود خودبزرگ‌بینی و وسوسه اقتدارطلبی نیز گردید (تاریخ کمبریج، ۱۳۷۱: ۱۴۰). شاه با احساس حلول روح کوروش و داریوش در خود، احساس ناامنی سابق را جبران می‌کرد (هیگل، ۱۳۶۲: ۱۷۶). شرایط جهانی نیز منطبق با خلیقات شاه در حال تغییر بود، به‌ویژه استراتژی دو ستونی آمریکا برای تأمین امنیت خلیج‌فارس به قدرتمند شدن شاه و تمرکزگرایی رژیم کمک بسیاری کرد (ازغندی، ۱۳۷۹: ۳۳۸). رشد قیمت نفت نیز البته بر احساس استقلال شاه می‌افزود. نفت ایران که در سال ۱۳۳۴ش. در قالب قرارداد کنسرسیوم ۹۰ میلیون دلار برای کشور عایدی داشت، به حدود ۲۰ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۳ش. رسید (حشمت‌زاده، ۱۳۸۸: ۸۷). بودجه دفاعی ایران نیز با افزایش شدید بالغ بر ۱۰ میلیارد دلار شد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۳: ۳۹۸).

این وضعیت باعث شده بود تا شاه به دنبال آن باشد که تجارب موفق خود را به دنیا صادر کند، چرا که انقلاب سفید را پاسخگوی بسیاری از نیازهای مشابه در دیگر جوامع جهان دانسته (پهلوی، ۱۳۵۶: ۲۹) و می‌گفت: ایران به زودی در صف کشورهای بزرگ و ثروتمند آمریکا، شوروی، ژاپن و فرانسه قرار خواهد گرفت (فالاجی، ۱۳۸۷: ۲۱۱). در واقع دال تمدن بزرگ که به مفصل‌بندی گفتمان پهلوی افزوده شده بود، خویشتن ایرانی را در جایگاه یکی از کشورهای بزرگ صنعتی قرار می‌داد (ادیب‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۲۰). شاه همچنین به استناد نیروی عظیم نظامی اعلام می‌داشت که هیچکس نمی‌تواند مرا سرنگون کند. من از پشتیبانی ارتش هفتصد هزار نفری، تمام کارگران و اکثریت مردم ایران برخوردارم (Rubin, 1980: 206). شاه به طور مداوم در شبکه‌های تلویزیونی غربی ظاهر می‌شد و به آمریکاییان درس نظم اجتماعی و به انگلیسی‌ها در مورد تنبلی، بی‌نظمی و سهل‌انگاری تذکر می‌داد (موسوی‌نیا، ۱۳۹۲: ۱۰۶). در قبال نصیحت‌های شاه به چشم آبی‌ها، غربی‌ها بر این باور بودند که شاه دچار توهمات ناپلئونی شکوه و عظمت و به فردی خودبزرگ‌بین و البته خل‌وضع تبدیل شده است (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۳۹). آنتونی پارسونز ایده تمدن بزرگ شاه را مانند ریختن مقداری مرکب بر روی یک لباس فراخ که فقط لکه‌های مرکب را روی لباس باقی می‌گذارد و هرگز تمام لباس را رنگ نمی‌کند، توصیف می‌کرد (پارسونز، ۱۳۶۲: ۲۸). ادراک ایستادن بر دروازه‌های تمدن بزرگ در شخصیت پهلوی دوم باعث گردید تا اواخر سال ۱۳۵۳ش. شاه تشکیل نظام

تک‌حزبی حزب رستاخیز را اعلام کند، در حالی که پیش‌تر در کتاب *مأموریت برای وطنم* حکومت تک‌حزبی را نشانه دیکتاتوری خوانده بود (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۵۴۴).

و) سقوط شاه و پیروزی انقلاب اسلامی

بی‌تردید ادراک پهلوی دوم در ایده تمدن بزرگ نه‌تنها با واقعیت عینی فاصله بسیار داشت، بلکه تناقض‌ها و تضادهای موجود را نیز چند برابر نمود. از منظر سیاسی، استبداد دوره او فراتر از ناصرالدین‌شاه بود (زیباکلام، ۱۳۷۲: ۱۰۳). از منظر اقتصاد سیاسی نیز آن‌چنان که همایون کاتوزیان شرح می‌دهد: «آنچه در ایران رخ داد، نه پیشرفت اجتماعی و اقتصادی بود و نه مدرنیسم، بلکه شبه مدرنیسمی بوده که عواید نفت آن را تسریع کرد» (کاتوزیان، ۱۳۷۳: ۳۲۳)؛ لذا به‌سرعت با کاهش قیمت نفت، تمام آرمان‌های تمدن بزرگ با افزایش تورم ۴۰ درصدی در سال ۱۳۵۶ش. فروریخت (رهبری، ۱۳۸۳: ۱۶۱). واقعیت این بود که بحران مشروعیت سیاسی و مشروعیت مذهبی با توجه به کاهش درآمدهای نفتی، حکومت پهلوی را وارد سومین بحران اساسی خود یعنی بحران اقتصادی می‌کرد. این در حالی بود که شاه همچنان در میان جلال و شکوه سلاطین محصور مانده و ماشین تبلیغاتی حکومت نظیر آنچه جورج اورول در آثار خود توصیف کرده است، بر افسانه پیوند ناگسستنی شاه و ملت تأکید می‌کرد (پارسونز، ۱۳۶۲: ۴۶). با شدت یافتن فضای انقلابی، شاه از تمامی عوامل تقویت روانی خود (اسداله علم، ارنست پرون، اشرف پهلوی) محروم شده بود. بیماری سرطان و بی‌تصمیمی ایالات‌متحده نیز مزید بر علت شد تا تعادل فکری و روانی وی از هم گسسته شود و فروپاشی رژیم پهلوی آهنگ شتابانی به خود گیرد (زونیس، ۱۳۷۰). شاه آن‌چنان که سولیوان می‌نویسد: «در دوران نهضت ملی نفت در برابر مصدق مردی ضعیف و بی‌اراده به نظر می‌رسید و این ضعف و بی‌تصمیمی را یکبار دیگر در بحرانی که به سقوط وی در ۱۹۷۹م. انجامید، نیز بروز داد» (سولیوان، ۱۳۶۱: ۳۸)؛ لذا تمامی برآوردهای دیپلماتیک آمریکا و انگلستان از وضع ایران، برداشت‌ها و استنتاج‌های یکسانی داشتند؛ اینکه شاه بی‌رغبت و اغلب به حالات افسردگی دچار است (میلانی، ۲۰۱۱: ۵۱۴). با تزلزل درونی شاه، تمامی ارکان رژیم نیز که حول شخص او شکل گرفته بود، فروریخت (Amir arjomand, 1989: 189). با این حال، شاه همواره مهمترین مطرح‌کننده نظریه توهم توطئه در باره پیروزی انقلاب اسلامی بود و در کتاب

پاسخ به تاریخ و در سایر گفتگوهایش به دسیسه آمریکا و نقش انگلستان در انقلاب اشاره می‌کند (پهلوی، ۱۳۷۱: ۲۴۲؛ Helms, 1981: 185).

مبانی نگرشی و ادراکی شاه در باره قدرت‌های بزرگ

چنانچه ذکر شد، شکل‌گیری ساختار سیاسی حول سلطانیسم پهلوی، زمینه وابستگی هر چه بیشتر فرایندهای سیاست خارجی را به تصمیمات شخصی شاه فراهم می‌آورد؛ لذا قرار داشتن یکتا و انحصاری شاه در صحنه سیاست خارجی، فرصت بیشتری به نظریات تصمیم‌گیری و الگوی‌های شناختی برای تبیین رفتارهای سیاست خارجی ایران عصر پهلوی می‌دهد. بر همین مبنا گفته می‌شود: الگوی تصمیم‌گیری در دوره پهلوی دوم، فردی بوده و نظام شناختی در آن دوره متأثر از مؤلفه‌های هراس امنیتی و اختلال شخصیتی خودشیفتگی و پارانویید در شخص شاه بوده است؛ لذا این الگوی تصمیم‌گیری به افزایش امنیت و تبدیل شدن به یک قدرت منطقه‌ای با همکاری قدرت‌های بزرگ غربی منجر گردید (موسوی نیا، ۱۳۹۲: ۲۷). می‌توان مؤلفه‌های ذیل را که نشانگر ابعاد نگرش شاه به نظام بین‌الملل و مؤلفه‌های پایا در سیاست خارجی ایران دوران پهلوی هست، معرفی کرد: شوروی هراسی، امنیت‌جویی در پیوند با آمریکا و سلطه‌جویی در غرب آسیا

الف) شوروی هراسی

در چرخه سیاست خارجی پهلوی، همواره شوروی و کمونیسم اصلی‌ترین عامل هراس پهلوی دوم بود که این تهدید را این‌گونه بروز می‌داد؛ اینجا ایرانستان نخواهد شد (میرفندرسکی، ۱۳۸۲: ۲۶۹). ائتلاف با آمریکا، در پیش گرفتن سیاست تسلیحاتی نامتعارف و پیوستن ایران به پیمان بغداد، همگی افزون بر گفتمان غرب‌گرایی، در واقع نشانگر ساختار روانی مبتنی بر شوروی هراسی شاه به شمار می‌رفت که آن را مرگ و زندگی می‌دانست: «من بودجه نظامی مملکت را تأمین می‌کنم. حتی اگر به قیمت گرسنگی مردم باشد» (علم، ۱۳۷۱: ۲۱۴)؛ بنابراین بی‌جهت نبود که روابط شاه و آمریکا از روابط عادی فراتر رفته و به شکل روابط حامی-پیرو درآید. در این راستا گراهام فولر می‌نویسد: «نزدیکی غیرمعمول مناسبات میان ایالات متحده و شاه، محصول ویژه احساس عدم امنیت شاه بود» (فولر،

۱۳۷۳: ۲۸۶). خرس بزرگ روسی (کمونیسم) هم بزرگترین علت ترس و ابژه ناامنی در این گفتمان بود (ادیب زاده، ۱۳۸۷: ۲۶). با این حال از اواسط دهه ۴۰ شمسی تا انقلاب اسلامی، شاه در چارچوب سیاست مستقل ملی و مبتنی بر سیاست‌های کلان آمریکا در دوران دوم جنگ سرد، ضمن اینکه همچنان آمریکا را به عنوان قدرت حامی به شمار می‌آورد، به دنبال همزیستی مسالمت‌آمیز با همسایگان به ویژه شوروی برآمد؛ لذا در سال ۱۳۳۵ ش. خروشچف در چارچوب سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز در عادی‌سازی روابط شوروی با ایران پیش‌قدم شده و طی سفر شاه به مسکو، همکاری‌های اقتصادی دو کشور آغاز و در پی آن پروتکل اسناد مرزی در سال ۱۳۳۶ ش. بین دو کشور به امضاء رسید (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۳: ۲۴۲). شاه در سال ۱۳۴۱ ش. به شوروی اطمینان داد که به هیچ قدرت خارجی اجازه نخواهد داد که در ایران پایگاه نظامی ایجاد کند. در حوزه اقتصادی نیز قراردادهای ایجاد مجتمع فولاد اصفهان، کارخانه ماشین‌سازی اراک، صدور گاز و محصولات پتروشیمی و فروش جنگ‌افزار مورد موافقت طرفین قرار گرفت و به طور کلی روابط دو کشور روند رو به گسترشی را تا زمان انقلاب اسلامی به خود گرفت.

ب) انگلستان؛ همکاری و سوءظن

انگلستان همواره در کانون سوءظن شاه قرار داشت و صفت بیگانه‌ستیزی او را تحریک می‌کرد. هر چند شاه با حمایت انگلستان بر سرکار آمد و حتی با تکیه بر نفوذ سنتی این کشور، نخبگان قدرتمندی چون قوام، رزم‌آرا و مصدق را کنار زد، اما همواره نسبت به انگلستان بدگمان بود. در دوران انقلاب سفید و پس از آن دوران تمدن بزرگ، انگلستان نقشی حاشیه‌ای در سیاست ایران پیدا نمود. با این حال نفوذ انگلستان در میان جریان‌های ریشه‌دار سنتی قدرت در ایران همانند فراماسون‌ها، همچنان از مواردی بود که شاه را نسبت به توطئه انگلیسی حساس می‌کرد. بر همین اساس، مبارزه‌ای برای تضعیف انگلوفیل‌ها آغاز گردید که می‌توان آن را در کتاب *فراموشخانه و فرماسونری در ایران* که اسماعیل راین با همکاری فعال ساواک منتشر کرد، مشاهده نمود (ثابتی، ۲۰۱۲: ۲۰۵). انگلیسی‌ها نیز با انتشار کتاب *میراث خوار/ استعمار* در نقد عملکرد امپریالیسم آمریکا به اقدام متقابل دست زدند. اردشیر زاهدی در خاطراتش بر این نکته تأکید دارد که شاه مطابق میل آمریکا برای

اشراف بیشتر بر شبکه فراماسونری، به دنبال تشکیل لژ بزرگ ایران و استادی اعظم خود در آن بود که با مخالفت سه مقام مقدس فراماسونری جهانی مواجه شد (زاهدی، ۱۳۸۱: ۲۵۲). با این حال، روابط ایران و انگلستان همواره در سطح مطلوبی از همکاری قرار داشت. ایران بازاری عمده برای کالاهای انگلیسی به شمار رفته و انگلیس در تجارت با ایران مقام چهارم را داشت. حتی طبق نوشته آنتونی پارسونز آخرین سفیر انگلیس در ایران، حجم بالای فعالیت‌های بازرگانی موجب محدودیت بخش سیاسی سفارت شده بود: «بعید به نظر می‌رسید که رژیم دیگری در ایران منافع اقتصادی و هدف‌های سیاسی و استراتژیک ما را در ایران بهتر از رژیم شاه تأمین کند» (پارسونز، ۱۳۶۲: ۳۹). طبق گزارش روزنامه تایمز در مه ۱۹۷۸، ایران بزرگ‌ترین شریک تسلیحاتی انگلستان بود که ۶۰ درصد کل صادرات نظامی انگلیس را خریداری می‌کرد (اسناد لانه جاسوسی، ۱۳۸۶: ۸۰/۱۲). حتی آن‌چنان‌که پرویز ثابتی روایت می‌کند: شاه در برابر برخی مخالفت‌ها نسبت به کارایی تانک‌های چیفتن انگلیسی، بر خرید اصرار ورزیده و می‌گوید: «ما باید گاهی استخوانی هم جلوی اینها بیاندازیم» (ثابتی، ۲۰۱۲: ۴۹۲). در حوزه سیاسی نیز انتخاب حساب‌شده شاپور بختیار به عنوان آخرین تلاش در جهت حفظ و تداوم سلطه انگلیس بر ساختار سیاسی ایران را نباید از نظر دور نگه داشت (محمدی، ۱۳۸۱). با این حال، شاه همواره دچار اضطرابی بوده و چنان می‌پنداشته که همان‌گونه که انگلیسی‌ها پدرش را از صحنه قدرت خارج ساختند، دنبال برکناری او از قدرت نیز هستند (علم، ۱۳۷۱: ۳۷۳/۱). سوءظن وی را به جایی رسانده بود که سولیوان سفیر آمریکا در ماه‌های آخر از قول شاه نقل می‌کند: «آنچه پیش آمده (انقلاب) از حدود توانایی و قابلیت ک. گ. ب. خارج است و لذا باید کار سازمان جاسوسی بریتانیا و سیا باشد. شاه سؤال داشت چرا سیا با او به دشمنی برخاسته است؟ مگر او خطایی مرتکب شده است؟.... ولی شاه بیهوده به دنبال دست‌های پنهان خارجی در پشت سر این حوادث می‌گشت» (سولیوان، ۱۳۶۱: ۳۵۰).

ج) امنیت‌جویی در پیوند با آمریکا

در گفتمان پهلوی، ائتلاف با غرب و به‌ویژه آمریکا پایه اصلی حفظ ایران و پشتوانه اصلی روانی پهلوی دوم به‌شمار می‌رفت. او در سال ۱۳۴۱ ش. خطاب به جان. اف. کندی این‌گونه

گفته بود: «در دنیای کنونی، هیچ کشوری نمی‌تواند بی‌طرف بماند؛ بنابراین ما تصمیم گرفته‌ایم سرنوشت خود را با کشورهای پیوند بزیم که نظام حکومتی آنها، تمدن و فرهنگشان، شیوه زندگی و طرز فکرشان با ما شباهت دارد، ما تصمیم گرفته‌ایم خوب یا بد، در کنار غرب باشیم» (زونیس، ۱۳۷۰: ۳۶۰). شاه به‌ویژه پس از ۲۸ مرداد با این اعتقاد راسخ که سیاست بی‌طرفی در زمان جنگ جهانی دوم ناکارایی خود را نشان داده، به ائتلاف با ایالات متحده آمریکا روی آورد (Ramazani, 1975: 276). احساس ناامنی شاه از شوروی او را به سوی همکاری با غرب سوق می‌داد؛ «منافع ایران در اتحاد با غرب به بهترین وجه تأمین می‌شود و رژیم ما مصمم است که با کمونیسم داخلی و امپریالیسم توتالیتر جدید که از مسکو الهام می‌گیرد، مبارزه کند» (پهلوی، ۱۳۵۰: ۳۱). در حالی که انگلیس نمی‌توانست امنیت ایران را تأمین کند؛ لذا تنها کشوری که می‌توانست از ایران در مقابل شوروی دفاع کند، آمریکا بود. این درخواست شاه کاملاً در دکترین دو ستونی نیکسون، شکل عینی به خود گرفت. متعاقب این راهبرد، روابط بازرگانی و تجاری به خصوص در زمینه نظامی گسترش زیادی یافت، به طوری که در سال‌های ۱۳۵۴-۱۳۴۹ ش. ایران ۶/۹ میلیارد دلار اسلحه و تسلیحات نظامی از آمریکا خرید و حدود شصت هزار مستشار آمریکایی در ایران مشغول به کار شدند. در عرض ۸ سال آخر سلطنت، میزان خرید سلاح از آمریکا به رقم نجومی ۱۹ میلیارد دلار بالغ شد (هویدا، ۱۳۷۳: ۹۸). شاه می‌خواست ضمن دریافت اسلحه بیشتر از آمریکا و تقویت نیروی نظامی خود، بیشتر روی پای خود بایستد و کمتر به کمک و حمایت مستقیم آمریکا در برابر مخاطرات احتمالی آینده متکی باشد (بیل، ۱۳۷۱: ۲۳۵). تحقق چنین اهدافی نیازمند ایجاد زیربنای نظامی کارآمدی بود، در حالی که اسناد وزارت خارجه آمریکا خلاف آن را نشان می‌داد: «ایران قادر نخواهد بود ظرف ۵ یا ۱۰ سال آینده بخش اعظم سیاست‌های پیچیده نظامی خریداری شده از آمریکا را جذب و به کار اندازد؛ مگر اینکه بر تعداد پرسنل آمریکایی که برای کمک به ظرفیت پشتیبانی به ایران گسیل می‌شوند، افزوده شود.» در اجرای این برنامه، جیمز شلزی‌نگر وزیر دفاع آمریکا در سال ۱۹۷۵ م. مبادرت به انتصاب نماینده تام‌الاختیار وزارت دفاع برای نظارت بر روند همکاری‌های دفاعی ایران و آمریکا نمود (یوناه و نانس، ۱۳۷۸: ۶۰۰). با این حال، در آمریکا همواره در باره عدم تطابق همکاری نظامی با ایران انتقاداتی وجود داشت. به ویژه کارگزاران دیپلماتیک آمریکا، در باره تضادهای ناشی از رابطه

دولت و جامعه در ایران به‌عنوان یک کشور دست‌نشانده هشدار می‌دادند (یونا و نانس، ۱۳۷۸: ۶۰۰؛ گازیوروسکی، ۱۳۷۳: ۳۹). نه تنها دموکرات‌ها که بر موضوع حقوق بشر تأکید می‌کردند، بلکه نظریه‌پردازان جمهوری خواه همانند مایکل لدین نیز با توصیف شاه به پینوشه ایران به این موضوع اشاره می‌کردند که رژیم‌های خودکامه نظیر ایران که حمایت بی‌چون و چرای ایالات متحده را دارند، از قابلیت لازم برای ایجاد یک ویتنام جدید برای آمریکا برخوردارند (لدین و لوئیس، ۱۳۶۲: ۷۵).

قدرت‌ستایی و امنیت‌جویی، شاه را به‌سوی آمریکا سوق می‌داد و رابطه با ابرقدرت غرب اضطراب اساسی وی که عمدتاً ناشی از کمونیسم هراسی بود را تخفیف می‌داد. تعامل با رؤسای جمهور آمریکا شخصیت و جایگاه اجتماعی شاه را بهبود می‌بخشید و از سوی دیگر، علائق عظمت‌گرایانه و قدرت‌طلب او به‌خوبی با افزایش قدرت نظامی و خریدهای تسلیحاتی ارضاء می‌شد. بر همین مبنا ژینگو برژینسکی معتقد بود که شاه در عین توانمندی، علائمی از بیماری مگالومانی را نیز داشت (موسوی نیا، ۱۳۹۲: ۱۰۱)؛ لذا در سال‌های پایانی تمدن بزرگ و درحالی‌که تکیه بر درآمدهای نفتی و افزایش قدرت نظامی، تلقی خوشایندی از استقلال و عظمت‌گرایی را در شاه ایجاد می‌کرد، به همین موازات، صفات پارانوئیدی نیز در وی رو به گسترش بود.

نتیجه

در این پژوهش تلاش شد تا ابعاد تأثیرگذاری شخصیت و نگرش‌های پهلوی دوم بر روند سیاست خارجی ایران به‌ویژه در تعامل با قدرت‌های بزرگ مورد بررسی قرار گیرد. به‌عنوان مفروض بحث، یکی از این متغیرهای مهم در سیاست خارجی ایران عصر پهلوی، نهاد سلطنت به‌عنوان قدرت مطلقه حاکم بر کشور و شخص پادشاه است که با توجه به ساختار استبدادی و فرهنگ سیاسی بسته کشور انتظار می‌رود، تأثیر فراوانی بر مناسبات خارجی داشته باشد؛ لذا در گام اول تلاش گردید، ابعاد شخصیتی و روان‌شناختی شاه مورد مطالعه قرار گیرد و چنانچه نشان داده شد، اضطراب اساسی ناشی از دوران کودکی حیات شاه و دوگانگی نگرش وی از جمله وجوه اصلی شخصیت او به شمار می‌آید که باعث می‌شد صفات قدرت‌طلبی، امنیت‌جویی، عظمت‌گرایی و سوءظن افراطی جزوی از ابعاد شخصیتی او شوند. در گام بعدی تلاش شد تا با تأکید بر نظریات ماکس وبر پیرامون موضوع سلطانیسم و پیش‌نظریه جیمز روزنا، نقش و جایگاه

شخص شاه و نهاد سلطنت در تصمیم‌گیری سیاست خارجی واکاوی شود. در بخش سوم، با توجه به ویژگی‌های شخصیتی شاه و با تکیه بر نشانه‌های رفتاری- گفتاری حکومت پهلوی دوم تلاش گردید تا تبیینی از ادوار گوناگون سیاست خارجی ایران در این دوره ارائه شود. بدین شکل که بر مبنای کتاب‌های تألیفی شاه، سیاست خارجی ایران از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ش. به دوره‌های سلطنت نوپا، نهضت ملی، مأموریت برای وطنم، انقلاب سفید و به سوی تمدن بزرگ تقسیم‌بندی گردید. در بخش چهارم نیز تلاش شد تا از مبانی گفته شده و روند تحولات در سیاست خارجی ایران، الگویی از تعامل شخصیت شاه با قدرت‌های بزرگ به‌ویژه آمریکا، شوروی و انگلستان ارائه شود.

منابع و مأخذ

- آبراهامیان، پرواند، ۱۳۷۷، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه: احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی.
- _____، ۱۹۸۸، *دو مقاله در باره جمهوری اسلامی*، ترجمه: رضا جباری، سوئد: یوتوبوری.
- _____، ۱۳۸۹، *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه: محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی.
- ادیب زاده، مجید، ۱۳۸۷، *زبان، گفتمان و سیاست خارجی*، تهران: اختران
- ازغندی، علیرضا، ۱۳۷۹، *روابط خارجی ایران از ۱۳۰۰ تا ۱۳۵۷*، تهران: قومس.
- اسفندیاری، ثریا، ۱۳۷۷، *کاخ تنهایی*، ترجمه: نادعلی همدانی، تهران: فرهاد.
- الهی‌زاده، محمدحسن و حبیب حیاری، ۱۳۹۳، *ساختار قدرت سیاسی پهلوی دوم و تأثیر آن در بروز انقلاب اسلامی، پژوهش در تاریخ*، شماره پیاپی ۱۴.
- اورنگ، قدرت‌الله، ۱۳۴۷، *شخصیت جهانی شاهنشاه آریامهر از نظر سران کشورهای گیتی*، تهران: بینا
- بختیار، شاپور، ۱۳۶۳، *پروژه تاریخ شفاهی هاروارد*، به کوشش: حبیب لاجوردی، جلد هفتم، نوار ۱-۴، هاروارد: متن الکترونیک
- بنی‌جمالی، احمد، ۱۳۸۸، *درآمدی بر روانشناسی سیاسی رهبران، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی*، شماره ۸.

روان‌شناختی شاه و سیاست خارجی ایران دوره پهلوی در قبال قدرت‌های بزرگ □ ۹۳

بیل، جیمز، ۱۳۷۱، شیر و عقاب- تراژدی روابط ایران و آمریکا، ترجمه: فروزنده برلیان، تهران: فاخته.

پارسونز، آنتونی، ۱۳۶۲، غرور و سقوط، ترجمه: منوچهر راستین، تهران: هفته.
پهلوی، محمدرضا، [بی‌تا]، مجموعه نطق‌ها، پیام‌ها و مصاحبه‌ها و بیانات آریامهر شاهنشاه ایران از ۱۳۴۰-۱۳۲۰، جلد ۹، تهران: کیهان.

_____، ۱۳۴۵، انقلاب سفید، تهران: کتابخانه سلطنت پهلوی.
_____، ۱۳۵۰، مأموریت برای وطنم، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
_____، ۱۳۵۶، به سوی تمدن بزرگ، تهران: مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی پهلوی.

_____، ۱۳۷۱، پاسخ به تاریخ، ترجمه: حسین ابوترابی‌ان، تهران: مترجم.
پورافکاری، نصرت‌الله، ۱۳۸۶، فرهنگ روانشناسی و روان‌پزشکی، تهران: فرهنگ معاصر.
تاریخ کمبریج، ۱۳۷۱، سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ترجمه: عباس مخبر، تهران: طرح نو.

ثابتی، پرویز، ۲۰۱۲، در دامگه حادثه، لس‌آنجلس: شرکت کتاب.
حجاریان، سعید، ۱۳۷۴، ساخت اقتدار سلطانی، آسیب‌پذیری‌ها و بدیل‌ها، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۲-۹۱.

حشمت زاده، محمدباقر، ۱۳۸۸، نفت ایران بین دو انقلاب، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
خلیل‌الله مقدم، احمد، ۱۳۷۷، تاریخ جامع ملی شدن نفت، تهران: علمی.
دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، ۱۳۸۶، مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

دیگار، ژان پیر، برنار هوکارد و یان ریشار، ۱۳۷۸، ایران در قرن بیستم: بررسی اوضاع سیاسی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر البرز
راجی، پرویز، ۱۳۷۸، خدمتگزار تخت طاووس، ترجمه: ح.ا. مهران، تهران: اطلاعات.
رمضانی، روح‌الله، ۱۳۸۳، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ترجمه: علیرضا طیب، تهران: نشر نی.

رهبری، مهدی، ۱۳۸۳، اقتصاد و انقلاب اسلامی ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
زاهدی، اردشیر، ۱۳۸۱، ۲۵ سال در کنار پادشاه، خاطرات اردشیر زاهدی، تهران: آشیانه کتاب.
زیباکلام، صادق، ۱۳۷۲، مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی، تهران: روزنه.

- زونیس، ماروین، ۱۳۷۰، شکست شاهانه، ترجمه: عباس مخبر، تهران: طرح نو.
- سولیوان، ویلیام، ۱۳۶۱، مأموریت در ایران، ترجمه: محمود مشرقی، تهران: هفته.
- شاملو، سعید، ۱۳۸۲، مکتبها و نظریه‌ها در روانشناسی شخصیت، تهران: رشد.
- شاهدی، مظفر، ۱۳۸۷، سه حزب: مردم ملیون ایران نوین، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- شمسینی غیاثوند، حسن، ۱۳۸۳، پهلوی‌ها و سلطانیسم ماکس وبر، فصلنامه زمانه، شماره ۲۲.
- شهبازی، عبدالله، ۱۳۸۲، سلطانیسم ماکس وبر و انطباق آن بر عثمانی و ایران: بررسی انتقادی، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۲۵.
- شوکراس، ویلیام، ۱۳۷۴، آخرین سفر شاه، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر البرز.
- شولتز، دوان پی، ۱۳۷۴، نظریه‌های شخصیت، ترجمه: یحیی سیدمحمدی، تهران: نشر ویرایش.
- طاهری، مهدی، ۱۳۸۹، روانشناسی سیاسی شخصیت محمدرضا پهلوی با تکیه بر نظریه کارن هورنای، جستارهای سیاسی معاصر، سال اول، شماره ۲.
- عبدالملکی، سعید، ۱۳۹۴، روانشناسی سیاسی، تهران: دانشگاه پیام نور.
- عطایی، فرهاد و جهانشیر منصوری مقدم، ۱۳۸۷، سیاست خارجی ایران در قبال ایالات متحده آمریکا از منظر نظریه پیوستگی جیمز روزنا، دانش سیاسی، سال چهارم، شماره دوم.
- عظیمی‌نژادان، بیتا، ۱۳۸۸، شاه در آینه شاه؛ بررسی مصاحبه‌های مطبوعاتی شاه ۱۳۵۷-۱۳۳۰، تهران: نگاه معاصر.
- علم، اسدالله، ۱۳۷۱، گفت‌وگوی من با شاه، دو جلد، زیر نظر: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: طرح نو.
- _____، ۱۳۷۲، یادداشت‌های علم، ویراستار: علینقی عالیخانی، دوره شش جلدی، تهران: انتشارات مازیار و معین.
- غنی، قاسم، ۱۳۶۱، یادداشت‌های آرامش، تهران: فروزان.
- فالاچی، اورینا، ۱۳۵۶، مصاحبه با تاریخ‌سازان جهان، جلد ۲، تهران: امیرکبیر.
- _____، ۱۳۸۷، گفتگوهای اورینا فالاچی، انتخاب و ترجمه: غلامرضا امامی، تهران: افق.
- فرامرزی، برزو، ۱۹۷۴، به سوی تمدن بزرگ، تهران: وزارت اطلاعات.
- فردوست، حسین، ۱۳۶۹، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد ۲، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- فوران، جان، ۱۳۸۳، مقاومت شکننده، ترجمه: احمد تدین، تهران: رسا.

روان‌شناختی شاه و سیاست خارجی ایران دوره پهلوی در قبال قدرت‌های بزرگ □ ۹۵

فولر، گراهام، ۱۳۷۳، *قبله عالم؛ ژئوپلیتیک ایران*، ترجمه: عباس مخبر، تهران: مرکز. کاتوزیان، همایون، ۱۳۷۳، *اقتصاد سیاسی ایران*، ترجمه: محمدرضا نفیسی و کامبیز نوروزی، تهران: مرکز.

_____، ۱۳۷۹، *رژیم‌های سلطانی، رژیم پهلوی در ایران*، ترجمه: امیرمحمد یوسفی، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره ۴-۱۵۳.

گازپوروسکی، مارک، ۱۳۷۳، *سیاست خارجی آمریکا و شاه*، ترجمه: جمشید زنگنه، تهران: رسا. لدین، مایکل و ویلیام لوئیس، ۱۳۶۳، *هزیمت؛ رسوایی شکست آمریکا در ایران*، ترجمه: احمد سمیعی گیلانی، تهران: نشر ناشر.

لینز، خوان و هوشنگ شهابی، ۱۳۸۰، *نظام‌های سلطانی*، ترجمه: منوچهر صبوری، تهران: شیرازه.

محمدی، منوچهر، ۱۳۸۱، انگلیس پشت پرده، *فصلنامه زمانه*، شماره ۳ و ۴. مجد، محمدقلی، ۱۳۸۹، *رضاشاه و بریتانیا؛ به روایت اسناد وزارت خارجه آمریکا*، ترجمه: مصطفی امیری، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

معتضد، خسرو، ۱۳۷۸، *هویدا*، جلد دوم، تهران: زرین. منوچهری، عباس، ۱۳۷۶، *کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و سلطانیسم ایرانی*، *فصلنامه تاریخ معاصر ایران*، سال اول، شماره چهارم.

موسوی نیا، سیدرضا، ۱۳۹۲، *الگوهای تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران*، قم: دانشگاه مفید. موحد، محمدعلی، ۱۳۷۸، *خواب آشفته نفت*، جلد اول، تهران: کارنامه. میرزایی، عزت‌الله و حسین قائمی فر، ۱۳۸۸، *رفتارهای وندالیستی و احتمال ارتکاب جرم*، شیراز: ایلاف.

میرفندرسکی، احمد، ۱۳۸۲، *دیپلماسی و سیاست خارجی ایران*، تهران: علم. میلانی، عباس، ۱۳۸۰، *معمای هویدا*، تهران: اختران.

----- ۱۳۸۷، *شخصیت بسان سرنوشت*، کتابخانه مجازی ایران، ۱۳ شهریور.

----- ۲۰۱۱، *نگاهی به شاه*، کانادا: پرشین سیرکل.

میلانی، جمیل، ۱۳۹۳، *چرخش در سیاست خارجی ایران در دهه بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲* از موازنه منفی تا وابستگی، *فصلنامه سیاست*، سال اول، شماره ۴.

لسناف، مایکل، ۱۳۸۴، *فیلسوفان سیاسی قرن بیستم*، ترجمه: خشایار دیهیمی، تهران: ماهی. نجاتی، غلامرضا، ۱۳۷۳، *تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران*، تهران: رسا.

نراقی، احسان، ۱۳۷۲، *از کاخ شاه تا زندان اوین*، ترجمه: سعید آذری، تهران: رسا.

واعظ، نفیسه، ۱۳۸۸، تأثیر متغیر شخصیت در فرایند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران در واپسین دهه حکومت پهلوی دوم، *پژوهشنامه انجمن ایرانی تاریخ*، سال اول، شماره ۲.

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، ۱۳۷۳، *سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی*، تهران، البرز.

----- ۱۳۸۷، *پشتیبانی مستمر انگلیسی‌ها از دیکتاتوری پهلوی‌ها*، مجموعه مقالات همایش بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلوی، جلد دوم، تهران: مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

هویدا، فریدون، ۱۳۹۰، *رؤیای بی‌پایان شاه: تحلیل شخصیت محمدرضا پهلوی از کودکی تا سقوط*، ترجمه: بابک واحدی، پایگاه اینترنتی تاریخ ایرانی، ۱۸ بهمن.

هیکل، حسین، ۱۳۶۲، *ایران روایتی که ناگفته ماند*، ترجمه: حمید احمدی، تهران: الهام.

هویدا، فریدون، ۱۳۷۳، *سقوط شاه*، تهران: اطلاعات.

یوناه، الکساندر و آلن نانز، ۱۳۷۸، *ایران و ایالات متحده امریکا - تاریخ مستند روابط دوجانبه* ترجمه: سعیده لطفیان و احمد صادقی، تهران: قومس.

Rosenau, James, 1971, *The Scientific Study of Foreign Policy*, New York: Free Press.

Ameir Arjomand, 1989, *The Turban for The Crown: The Islamic Revolution in Iran*, New York: Oxford University press.

Helms, Cynthia, 1981, *An Ambassadors wife in Iran*, New York: Virtage Books.

Hunter, Robert & Edward Gnehm & George Joulwan, 2008, *Integrating Instruments of Power and Influence, Lessons, Learned and Best Practices*, *Rand Corporation and American Academy of Diplomacy*.

Ramazani, Rouhollah K, 1975, *Iran's Foreign Policy 1941- 73: A Study of Foreign Policy in Modernizing Nation*, United States: University Press of Virginia.

Rubin, Barry, 1980, *Pared with Good Internations: The American experience and Iran*, oxford: university press.

Joseph, Jonathan, 2008, *Hegemony and the Structure Agency Problem in International Relations: A Scientific Realist Contribution*, *Review of International Studies*, vol.34, no.1.